بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 16/11/1386

بحث این بود که اگر در جزائی که در جمله شرطیه قرار میگیرد یک عام مجموعی یک عام استغراقی به کار رفته باشد مفهومش به چه شکلی هست وعمدتا تکیه کلام در عام استغراقی است و در عام مجموعی شاید بحث خاصی نیست ،مرحوم نائینی اینجا تعبیری دارند میفرمایند که به حسب ظاهر قضییه شرطیه یک موقعی معلق بر شرط نفس عموم الحکم و شموله هست کما فی العام المجموعی در اینجا خوب مفهومش به نحو سالبه جزئیه هست در واقع سلب العموم هست،گاهی اوقات نه، معلق بر شرط حکم عام است ای الحکم المجعول منحل الی مجعولاتٍ عدیده ،تعبیری که دارد ایشان این است آدرس در اجود التقریرات چاپ موسسه صاحب الامر جلد 2 صفحه 257 است ایشان میگه :**وعلی ذلک فان کان المعلق علی الشرط بحسب ظاهر القضیه الشرطیه هو نفس عموم الحکم و شموله کما فی العام المجموعی** اینجا مفهومش سلب العموم است ،اما اگر معلق بر شرط **هو الحکم العام اعنی به الحکم المنحل الی احکامٍ عدیده بانحلال موضوعه الی افراده و مصادقه** اینجا مفهومش به نحو سالبه کلیه است بعد یک بالجمله ای دارند **وبالجمله الحکم الثابت فی الجزا ولو فرض کونه استغراقیّاً و منحلاً الی أحکامٍ عدیده الّا انّ المعلق علی الشرط فی القضیّة الشرطیه تارةً یکون هو مجموع الاحکام و أخری کلّ واحدٍ واحدٍ منها وعلی الاول فالمفهوم یکون جزئی لامحاله بخلاف الثانی فانّه فیه کلّیٌ کالمنطوق** از مجموع فرمایش ایشان یک مطلبی ممکن است استفاده بشود که اگر عام مجموعی باشد کأنّ حتماً معلق بر شرط صفت عموم است ولی اگر عام عام استغراقی باشد ثبوتا دوتا احتمال مطرح است ممکن است در مقام تعلیق مجموع احکام ملاحظه شده باشد ممکن است در مقام تعلیق بازهم کل واحد واحد منها را در نظر گرفته شده باشد ،بعد ایشان وارد مقام اثبات میشوند و محصل فرمایششون هم در مقام اثبات این هست که اگر عموم از معنای اسمی استفاده بشود مثل کلّ و امثال اینها ،اینجا کلّ و اشباهش باشد هر دو احتمال وجود دارد هم میتواند مجموع الاحکام معلق بر شرط باشد هم کلّ واحدٍ واحدٍ منها ولی اگر معنای حرفی باشد یا مثل جمع محرف به لام ، یا مستفاد از مثل وقوع نکره در سیاق نفی باشد و خودش به نفسه مدلول لفظی نباشد اینجا معلق در قضییه شرطیه حکم عام هست و مفهومش به نحو سالبه کلیه است، یعنی تک تک افراد معلق خواهد بود بنابراین مفهوم اذا بلغ الماء قدر کرٍّ لم ینجّسه شیئٌ اینجا میگن به نحو موجبه کلّیه است نه موجبه جزئیه،چون اینجا نمیتوانیم صفت عموم را معلق بر شرط بکنیم ،خوب این فرمایشی که آقای نائینی دارند یک مطلبی ابتدائا دارد ایشان اولا دوتا تصویر بیشتر مطرح نکرده اند، یک تصویر ثبوتی این است که یا معلق بر شرط صفت عموم باشد یا معلق بر شرط حکم عام باشد ایشان تصور کردن که اگر معلق بر شرط حکم عام باشد قهرا باید در جانب مفهوم هم انحلال باشد،ما عرض میکردیم معلق بر شرط هم اگر حکم عام باشد حکم عام را به نظر وحدانی ملاجظه میشود،نه به نظر استغراقی و جدا جدا، ببینید ما در واقع مفهومی را که ذهن انسان تصور میکند گاهی اوقات این مفهوم را تصور مفهوم مقدمه است برای اینکه یک حکمی روی این مفهوم ببرد ،البته خود مفهوم بما هو مفهوم که متعلق حکم نیست به هر حال آن وجود خارجی هست که به هر نحوی از انحاء که میخواهیم حکم را سرایت بدهیم متعلق حکم هست اگر بخواهیم بگیم اکرم کل عالم در واقع آنچیزی که واجب الاکرام هست تک تک علما است اینجا ما در عالم مفهومی ،گاهی اوقات در عالمی که داریم این مفهوم را تصور میکنیم برای اینکه حکمی بر آن صادر کنیم گاهی اوقات آن تک تک افراد را به نحو مستقل با همین مفهوم ملاحظه میکنیم ، یعنی گاهی اوقات این مفهوم مرآت هست برای ملاحظه تک تک افراد، آن تکثرات را گاهی اوقات ملاحظه میکنیم، اگر چنین شد آن حکمی که ما داریم جعل میکنیم در واقع این حکم به عدد افراد آن موضوع منحل میشود ، وقتی میگیم اکرم کل عالم یک موقعی در عالم ذهن تعدد افراد عالم را لحاظ میکنیم و هرکدامش را هم متعلق یک غرضی میبینیم ،اینجا با یک عملیه وحدانی اعتبار میکنیم وجوب را روی تک تک آنها ،ما اینجا یک اعتبار داریم یعنی یک کاری دارد از من سر میزند که یک امر حدوثی است که آن عملیهء جعل هست، یعنی من دارم یک فرضی میکنم اعتباری میکنم، این اعتبار نفس عملی یک کار است ولی با این یک کار من میخواهم وجوبات عدیده ای را انشاء کنم ،هم وجوبی که روی این میرود هم وجوبی که روی آن میرود ..یعنی در واقع هر فردی از افراد یک وجوب مستقل از دیگری را به خودشان میگیرند که این معناش این است که آن حکمی که ما داریم به عدد افراد موضوع منحل میشود،ولی این ملاحظه که ملاحظه انحلال حکم به افراد است که یک ملاحظه ای هست در نفس مولا، این ملاحظه لازمه اش این نیست که در مقامی که میخواهد این را ابراز کند وبیان کند حتما باید با قضایای عدده آن را بیان کند ممکن است تمام آن احکام عدیده ای که جغل کرده با یک جمله بخواهد از آنها حکایت کند، حالا نمونه روشنترش در جایی هست که از اول احکامی که در خودش جعل کرده به توصیت عناوین جعلیه بوده ،زید را در ذهنش گفته عالم است پس وجوب اکرام دارد عمر عالم است پس وجوب اکرام دارد ،عملیه های جعلی که در نفس مولا صدر باشد اگر متعدد باشد از اول همینی هم که تصورات عدیده دارد اگر بخواهد از این عملیه ای که انجام داده است اخبار کند دو جور میشود اخبار کرد ،یک موقعی ممکن است با جملات عدیده ای از آن اخبار کند گاهی اوقات میتواند با یک جمله واحد اخبار کند بگه که این وجوبات اکرام متعدد را من جعل کردم ،ما در واقع آنچیزی که اینجا مطرح است آن این هست که در مقام اخبار و حکایت آیا آن مجموعه احکام مختلف با نظر وحدانی نگاه کرده یا با نظرمتعدد نگاه کرده است، در مقام جعل حکم متعدد لحاظ کرده است آن بحثی نیست ولی هیچ ملازمه ای ندارد بین اینکه در مقام جعل حکم اگر متعدد ملاحظه کرده در مقام اخبار هم این مفهوم را متعدد لحاظ کرده باشد عرض کردم کاشفش در آن جایی هست که اساسا جعلهاش از اول جعلهای مستقل باشد هم این جعلهای مستقلی که از اول آن تصوراتش تصورات متعدد باشد هم آن جعلهایی که با تصورات عدیده انجام شده باشد ما میتوانیم با یک نظر وحدانی به آنها نگاه بکنیم و اخبار واحد از همه آن جعلها بکنیم، بحث سر این هست که ظاهر جملیه شرطیه این هست که یک اخبار ما داریم میخواهیم بکنیم، نه اخبارات عدیده، اگر اخبار واحد است باید مخبرٌ عنه را به نظر وحدانی لحاظ شده باشد ، تا به نظر وحدانی لحاظ نشده باشد نمیشود یک اخبار از اشیاء متعدد بما هو متعدد نمیشود یک اخبار داد ،آن مفهومی را که در مقام اخبار تصور میکنیم باید به نظر وحدانی تصور کرده باشیم تا بتوانیم یک اخبار ازشون بکنیم، ما در واقع از وحدت اخبار وحدت مخبر عنه را در عالم تصور نتیجه میگیرریم یعنی هر متکلمی از هر چیزی که میخواهد اخبار بدهد باید تصوری از آن داشته باشد ،شیئی که در عالم خارج متکثّر هست ممکن من در عالم ذهن به نظر وحدانی به آن نگاه کنم از این چیزی که با نظر وحدانی نگاه کردم خبر بدهم، بحث ما این است وقتی اخبار واحد مخبرعنه من هم باید واحد باشد و وقتی این مفهوم واحد را ملاحظه کردیم این معنای واحد را بر شرط حمل میکنیم ، اینجا معناش این نیست که صفت عموم را حمل میکنیم ، در کلام آقای نائینی اولا تصور شده که فرض کنید در عام مجموعی ایشان در عام مجموعی گویا تصورش این هست که صفت عموم هست که موقوف بر شرط است و معلق بر شرط است نه در عام مجموعی هم صفت عموم موقوف بر شرط نیست آنچیزی که موقوف بر شرط هست نفس حکم عام است ولی این حکم عام به نظر وحدانی ملاحظه شده خوب طبیعتا یک حکم بوده بیشتر از یک بار هم نمیشود به نظر غیر وحدانی به آن نگاه کرد مگر به شیئ من التوحّش، و در واقع اینکه ایشان میفرمایند که وقتی در عام مجموعی باشد استغراقی باشد ، چه مجموعی باشد چه استغراقی باشد ظاهر قضیه این هست که هردوش ادواتی مثل جمیع و کل صور هستند، خودشان ملحوظ مستقل نیستند یعنی خودشان طرف نسبت نیستند خودشان حالت شیئ دیگر و کمیّت شیئ دیگر را بیان میکنند و با بیان کمیّت شیئ دیگر آن طرف نسبت را معین میکنند و روشن میکنند، روشنگر طرف نسبت هستند، کما اینکه در کلام مرحوم میرزای شیرای به این مطلب اشاره شده است که ظاهر این ادوات عموم صوریّت هست و این مطلب هم درست است بنابراین صفت عموم موقوف نیست ولی خود حکم عام را به نحو وحدانی ملاحظه شده است ، ملاحظه وحدانی حکم عام لازم نیست حتما به این باشد که صفت عموم موقوف بر شرط باشد نه موقوف بر شرط نیست این شکلی نیست که جمله ما اگر جمله ما از اول این بود اذا جاء زید عمّ وجوب الاکرام لکل عالم این کلمه عم وجوب الاکرام را جزا قرار بدهیم قبول است ، صفت عمومیت جزا هست جزا هم موقوف بر شرط است متوقف بر شرط است ولی ما جزا را خود وجوب اکرام قرار دادیم ،وجوب اکرام آن کل عالم تعیین کننده شیوه آن وجوب اکرام است واساسا حالا اینحا یک نکته ای را من عرض بکنم ممکن است شما بگید که این با اسم بودن کل منافات دارد خوب اسم است بنابراین اسم ملحوظ استقلالی هست حالا روشنتر از این ما در مثال کل عالم واجب الاکرام ، کل را بیاریم در ناحیه موضوع ومطلب را واضحتر کنیم، کل عالم واجب الاکرام آنچیزی که مسندٌ الیه هست عالم هست یا کل است پاسخش این هست که همه میگن کل مسند الیه است نه عالم ،بنابراین چطور شما میگید که کل در اینجمله جنبیه صوریّت دارد ، پاسخ این مطلب این است که در واقع یکسری مفاهیمی هستند اینها اسم هستند ولی اینها وضع شده اند بر اینکه با اضافه شدن به متعلق و تشکیل یک مفهوم مرکب این مفهوم مرکب مسند الیه واقع بشود طرف نسبت واقع بشود و امثال اینها، کلّ یک همچین حالتی دارد خودش استقلالا نمیتواند معنایی را برساند با اضافه به بعد اینها یک معانیی هستند دائم الاضافه ،این شکلی نیست که خودشان مفهوم نداشته باشند ولی با مفهوم دیگه یک مفهوم وحدانی را تشکیل میدهند ، اگر شما میگید این با تعریف اسم و حرف و اینها سازگار نیست یک قسم جدیدی برایش درست کنید، ما اصرار نداریم حتما بگیم کلمات یا اسم هستند یا فعل هستند یا حرفند، خوب بگید بعضی چیزها هستند که بینابین هستند کما اینکه عملا آقایون در بحث نحو گاهی اوقات میگن بعضی از اسماء هستند معنای حرف در آنها هست شباهت معنوی دارند ،کل و اینها یک جنبه حرفی ، حالا من نمیخواهم بگم معنای حرفی ، جنبه حرفی در آن وجود دارد وآن جنبه این هست که برای اینکه آن مفهومش تقرر پیدا کند نیاز به اضافه دارد و در بحث مبنیات آن حالتها مختلفی که آنها دارند از خودش روشن میشود که اساسا تقسیم سه گانه ای که هست خیلی وقتها یکچیزی را که اسمش را حرف میگذاریم حقیقتا یک مفهوم دوگانه در آن هست فرض کنید من شرطیه را میگن چرا مبنی است میگن چون معنای إن شرطیه در آن خوابیده است به هر حال گاهی اسمها یک حالتهای حرفیی درش وجود دارد ،کلّ یک همچین حالتی است یعنی کل و اساسا اسمائی که تعیین کننده عدد شیئ هستند، (کم )عددیّه آنها حالت متعلقشان یک دائم الاضافه هستند به متعلقشان ، این یک همچین حالتی دارد ،معنای صور که میگیم یعنی این ، در واقع آنچیزی که طرف اضافه است کل عالم است به مجموعه، و کل عالمٍ آن معنایی که هم دارد عمومیت نیست ، عمومیت مصدر است به جای کل عالم شما نمیتوانید بگید عمومیت علما ، این عمومیت علما یک مصدری هست که از حالت کل انتزاع میشود، آن مصدر قطعا متعلق جمله شما نیست ، کل یک حالتی دارد که دال بر ذات است و با متعلقش روشنگر این هست که این ذاتی که من دارم ازش حکایت میکنم ذات عام است ، خاص است ، کاشف از یک معنا ، اسم معنا نیست مثل عمومیّت ،عمومیّت از اسم معنا حکایت میکند ولی کلّ از اسم ذات حکایت میکند ، مصادیق کلّ عالمٍ این زید و عمرو بکرو .. هست که ظواهر هستند ولی عمومیّت از نوع اعراض هست و اینها نباید با هم خلط بشود، علی ایّ تقدیر آنچیزی که ما از اینجور جملات میفهمیم آن این هست که آن حکمی که به نحو استغراقی جعل شده است در مقام اخبار لحاظ وحدانی به آن شده است و آنچیزی که لحاظ وحدانی به آن شده معلق بر شرط است ، بنابراین این بحثهایی که مفرغٌ عنه هست چون کأنّ تصور کرده اند اگر ما یعنی هر دو قسمت جمله ایشان محل تامل است ، اینکه ایشان تصور کردن عام مجموعی نفس عموم موقوف بر شرط است این بسیار خلاف ظاهر است نه خود حکم عام موقوف برشرط است و این که فرمودند در مقام اثبات در جایی که عام استغراقی باشد احتمال دارد لفظ عموم معلق باشد این هم خلاف ظاهر است اصلا همچین احتمالی اثباتا هم وجود ندارد اینکه این بسیار خلاف ظاهر است که ما نفس عموم را معلق بر شرط بگیریم نه حکم عام معلّق است ولی بحث این هست وقتی حکم عام معلق هست لازمه اش این نیست که در مقام اخبار و اسناد به نحو احکام عدیده ملاحظه شده باشد در مقام اخبار و حکایت آن احکام عدیده ،احکام واحد ملاحظه شده و در واقع میتوانیم بگیم که این یک نوع خلطی بین مقام ثبوت و اثبات هست ،ملاحظه عام در مقام ثبوت (ثبوت همان جعلشان است ) در مقام جعل اینکه اینها را متعدد لحاظ میکنیم لازمه اش این نیست که در مقام ابراز از آن جعل و حکایت از آن جعل هم آنها را متعدد و متکثر ملاحظه کنیم (مجموع الاحکام را با نفس العموم یکی گرفته است ما عرض میکنیم این یک همچین چیزی نیست اصلا نفس عموم معلق بر شرط بودن بسیار خلاف ظاهر است ،خود احکام عام معلق است ولی این احکام عام گاهی اوقات ممکن است به نظر متکثّر به آن نگاه بشود که لازمه نگاه تکثری این هست که قضییه ما به منزله اخبارات عدیده باشد که این بسیار خلاف ظاهر است که ما در واقع اخبار عدیده اینجا داشته باشیم ،نه ظاهر قضایا این است که یک اخبار است و این یک اخبار لازمه اش این است که آن حکم عام را به نظر وحدانی به آن نگاه شده باشد )یک نکته ای اینجا هست من تصور میکنم مرحوم شیخ آن استدلالی که در کتاب طهارت ایشان دارند یک تصوری اینجا کردن اگر جمله ما به آن شکل باشد یعنی مفهومش آن جمله باشد مطلب درست است، حالا من یک جمله ای را به کار میبرم دقت بفرمایید کلّ نجس یتوقف عدم تنجیسه لالماء علی کونه کرّاً هر نجاستی اینکه نتواند آب را نجس کند این متوقف است بر اینکه آن آب کرّ باشد ،ما در واقع اول یک کرّ را در نظر میگیریم ،کلّ عالم را موضوع قرار دادیم ،کل قضییه شرطیه به تمامه جزاء شما است ،محمول شما است، کلّ در ناحیه جزا اینجا اخذ نشده است کلّ خودش موضوع است شرط و جزا روی هم رفته ، مجموع شرط و جزا محمول جمله ما هستند خوب اینجا درست است این مفهومش به نحو سالبه کلیه است ،مثال دیگه:اگر بگیم کل انسان اذا کان مؤمناً کان ناجیا معناش این است که هر انسانی که مومن نباشد ناجی نیست، چون اینجا کلّ انسان موضوع هست جمله شرطیه به تمامه محمولش است کل جمله شرطیه محمولش است ، ولی لم ینجسه شیئاً کل در جزا اخذ شده است ، کل در ناحیه موضوع اخذ شده ،شرط و جزا کلّش به تمامه حمل شده است بر این موضوع اگر شرط و جزا به تمامه حمل شده باشد بر یک موضوع عامی خوب تعلیقش هم به عدد افراد آن موضوع باید متعدد موضوع تعلیق است یعنی تعلیق عارض میشود بر این مفهوم عام، میگیم این مفهوم عام صفت تعلیق توقف بر او عارض شده است خوب معناش این است تک تک افراد این عالم باید صفت تعلیق را به خودشان بگیرند، توقف در تک تک این افراد باید صادق باشد.